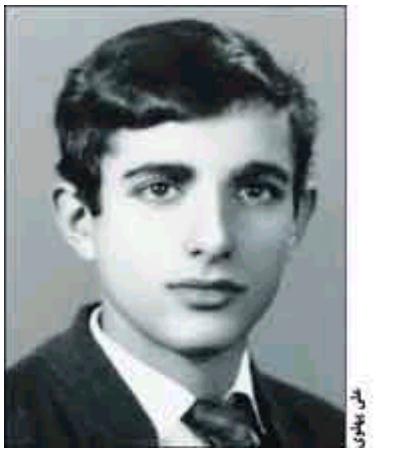


اللهُ أَكْبَرُ
اللهُ عَزَّلَهُ
اللهُ أَكْبَرُ

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إله خير ناصر و معين الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و علي و آلهما الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآدرين



حواله هایی در کویر

پاتریک پهلوی نیا (علی اسلامی)
و برخی از درباری زادگان هدایت یافته

علی پهلوی نیا : نوه رضا شاه و برادرزاده محمد رضا شاه پهلوی

رضاخان در فروردین سال ۱۲۵۶ هجری شمسی در آلاشت سوادکوه از توابع مازندران به دنیا آمد.

عباسعلی خان پدر رضاخان از ابواب جمعی فوج سوادکوه بود و مرادعلی خان پدریزگ وی هم قبلًا در جنگ هرات در سال ۱۸۵۶ میلادی کشته شده بود.

عباسعلی خان پدر رضا شاه دارای پنج همسر بود که رضا شاه تنها فرزند پنجمین همسر پدرش، نوش آفرین (سکینه یا زهراء) محسوب می‌شود.

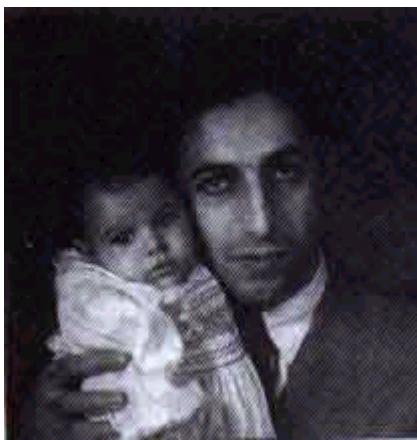
رضاخان چهار همسر داشت که هر کدام فرزند یا فرزندانی برایش آورده: همسر دوم رضاخان تاجالملوک فرزند "میرینج نیمورخان آیرملو" افسر مهاجر

قفقار بود که پس از انقلاب بلشویکی روسیه به ایران آمده بودند. رضاخان هنگام ازدواج با تاجالملوک در سال ۱۲۹۴ شمسی درجه یاوری (سرگردی) داشت و از او دارای چهار فرزند به نامهای شمس (۱۲۹۶ش)، محمدرضا و اشرف (۱۲۹۸ش) و علیرضا (۱۳۰۱ش) شد.

»سومین نفر ایستاده از سمت راست: علیرضا پهلوی بدر علی پهلوی نیا



والدین



تاجالملوک پس از وقایع شهریور سال ۱۳۲۰ به منظور کسب قدرت بیشتر گاه و بیگاه در سیاست دخالت می‌کرد و از هیچ نقشی برای مطرح کردن علیرضا کوچکترین فرزند خود در برایر محمدرضا پهلوی فروگذار نمی‌کرد.

"ارنست آر. اونی" عضو مؤثر سازمان سیا که در سال ۱۹۷۶ میلادی گزارشی پیرامون "نخبگان و توزیع قدرت در ایران" تهیه کرده است، می‌نویسد: "تاجالملوک زمانی در صدد اجرای توطئه‌ای علیه محمدرضا بوده تا فرزند دیگر شعلیرضا را به جای وی بر تخت سلطنت بنشاند.

(علیرضا پهلوی تنها برادر تنی محمدرضا شاه بود که در سال ۱۳۳۳ شمسی در یک سانحه مشکوک هوایی کشته شد)

علی رضا پهلوی قدری بلند و قیافه‌ای جدی داشت، او تنها برادر تنی شاه بود. او در کودکی، با شاه که در آن زمان ولی‌عهد بود، برای تحصیل به سوئیس رفت.

علیرضا پیش از بازگشت به ایران در پاریس با یک بیوه لهستانی به نام کریستیان شولوسکی ازدواج کرد و از او صاحب پسری شد که اسمش را علی پاتریک گذاشت.

علیرضا پهلوی و فرزندش علی پهلوی

کودکی و نوجوانی

علی پهلوی در دهم شهریور سال ۱۳۲۶ در پاریس به دنیا آمد. او در گزارش و بارجوبی ساواک راجع به کودکی خود می‌گوید: من چهار سالگی به ایران آمدم به اتفاق مادرم منزل پروفسور فرهمند نشستیم و ۷ سالگی پدرم مرد و مرا بردن در سویس در پانسیونی، که اختلاف می‌شود بین مادرم و شاه، و بالاخره از آن پانسیون فرار می‌کنم و می‌روم فرانسه زندگی کنم، شاه برادرش را فرستاد، که بایاند ایران زندگی کنند. اختلاف مادرم و شاه این بود که می‌خواستند من را از مادرم جدا کنند و می‌گفتند تو باید شاه شوی و ما را گذاشته بودند در پانسیون که آموزش بدنهند که شاه بشویم.

او از دوران کودکی و نوجوانی از دست این دوران در درد و رنج بود و تحت فشار قرار داشت. طبق گزارش موجود، او در گفتگویی با رئیس ساواک گند اظهار کرد: نمی‌دانم چرا این‌گونه با من رفتار می‌کنند! من از والاحضرت بودن، تنها رنج و بدینهایش نصیب شده و از مزایای آن، جیزی ندیده‌ام. در حالی که یادم می‌اید از کودکی هم تصمیم داشتند مرا از مادرم جدا نمایند. چطور می‌شود بجهه‌ای را که علاقمند به مادرش می‌باشد، از وی جدا کرد؟ در سینه جوانی، من هم مثل هر جوانی هوس هبیگری داشتم و مدت کمی ریش خودم را بلند گذاشتم که اعلی‌حضرت فرمان دادند مرا به خاطر ریش گذاشتن زندانی کنند. زمین پدرم در حدود ۲۰۰۰ هکتار از بین رفت، گرچه این را هم که فعلًاً دارم زیاد است و کافی.

جوانی و جایگاه و شخصیت فردی وی (از پرهیز تا روشنایی)



علی (پاتریک) رفتار و کداری متمازی از سایر جوان‌های خانواده سلطنتی داشت. علی فوق العاده مورد توجه ملکه مادر بود. هر بار ملکه مادر او را در بغل می‌گرفت، به یاد علیرضا اشک می‌ربخت. نام او بیش از گرایش به اسلام «پاتریک» بود او در دوره قبل از هدایت به اسلام در فضای فکری و رفتاری بقیه خاندان سلطنتی و درباریان بود، زندگی کثیف درباری و پادشاهی امیخته با عیش و نوش و لودگی‌های گوناگون و فساد و بی‌بند و باریها، او تا سن ۲۴ سالگی به اسلام باورمند نبود. وی در سال ۱۳۵۰ به اسلام گروید. در گام نخست، طبق موازین اسلامی در بیمارستانی مختون واقع شد، آن گاه که مسلمان شد نام علی را برگزید. او در پی گذشت اسلام گام به گام از دربار و اخلاق شاهزادگان و نور چشمی‌های درباری، دوری گزید و حتی عنوان را از روی او بردارن.

نامبرده افزون بر دوری گزینی از دربار و دوران پهلوی به یک سلسه خردگیری، بدگویی و پرده دری نسبت به شخص شاه و دیگر مقامات درباری نیز می‌پرداخت و در راه به زیر سوال بردن رژیم شاه و برملا کردن سرشت سردمداران آن رژیم از هر فرضیه بوره برداری می‌کرد. نمونه ای از این انجام را می‌توان در نامه ای که به امیر اصلاح افشار رئیس کل تشریفات شاهنشاهی می‌نویسد به خوبی مشاهده کرد، در اینجا بخشی از آن را می‌آوریم: دکتر افشار! «می‌توانم به گونه‌ای رضایت‌بخش اموراتم را اداره کنم و به بیس دفتر نیازی ندارم.» در صورتی که از دربار شاهنشاهی فشاری به من وارد آید مجبور خواهمن شد برای همیشه کشور را ترک کنم، با دارایی یا بدون دارایی، به خدمات حاجی پایابی نیازی ندارم و ضروری نیست دیگر به این جا باید. (نقل از کتاب پهلوی‌ها، ۱۳۷۸، ص ۵۱۹).

پایانی و التزام او حتی در آرایش ظاهری خود بارز بود و این در میان دربار و خاندان سلطنت سیار معنی داشت، به حدی که به دستور شخص شاه برای همین جفت زندانی گردید، که بعداً در بارجوبیها با حمل موضوع بر هوس جوانی در هبیگری ملزم به ترک آن شد.

بیداری و حرکت معنوی



* پروفسور سید یحیی عدل پایه گذار جراحی نوین در ایران بوده است پروفسور سید یحیی عدل هم مدتها ریاست بیمارستان سینا را بر عهده داشت. نخستین جراح قلب، قفسه صدری، ارتودوکسی و کبد ایران بود. او نخستین تشکیلات بیهوشی ایران را در بیمارستان سینای تهران راه اندازی کرده و جند سال قبل در تهران دار فانی را وداع گفت. پروفسور عدل رفیق نزدیک محفلهای شبانه شاه و سپهبد حجت کاشانی رئیس سازمان تربیت بدنی. بعد از اثر شدت مبارزات بهمن حجت کاشانی و همسریش کاترین عدل و کشته شدیدشان پروفسور عدل از دربار مطرود می‌گردد، و سپهبد حجت کاشانی نیز اطلاعیه‌ای در بیماری صادر می‌کند ولی با این حال موقعیت سایپا را از دست می‌دهد.

بهمن حجت کاشانی که بعد از آشنازیش با مسیر حق نام غلام‌رضا را برگزیده بود، برادرزاده سپهبد حجت کاشانی، و همسریش کاترین عدل، دختر پروفسور یحیی عدل، گرایش‌های اسلامی- اقلایی پیدا می‌کنند. خود کاترین نیز از دوستان صمیمی فرزندان اشرف پهلوی به حساب می‌آمد. ولی از آنجایی که خداوند وقتی هدایت را نصب کسی نماید؛ زیر تخت فرعون هم به مسیر حق توجه می‌کند، کنی (کاترین) عدل هم تحت تاثیر شوهرش حجت فرزند سرلشکر حجت به خواست خدا سخت مذهبی شده بود. البته وی قبیل از ازدواج در سانجه سقوط از کوه فلاح شده بود و با این حال شوهرش به او علاوه‌مند ماند و با ازدواج کرد و این علاقه دو طرفه بود و کاترین هم سخت دلسته و بیرون شوهرش بود، و هر دو دارای اعتقادات جدی به مذهب شده بودند، داستانی از دکتر شریعتی در این باره هست: * خسرو منصوریان نقل می‌کند: دکتر شریعتی می‌گفت: یک روز که در زندان در اتاق حسین‌زاده (بازجوی ویژه ساواک) بازجویی می‌شدم و چشم‌بند هم روی چشم‌مانم بسته بود، صدای محکم برخورد چکمه‌های سنگینی به زمین راهروی زندان به گوشم خورد. تا این که رفته رفته، صاحب صدا به اتاق ما رسید. در، باز شد و حسین‌زاده از جا بلنده شد و هر دو پایش را محکم به علامت احترام نظامی به هم کویید. صاحب صدا چند کامی به عقب رفت و دویاره برگشت و از حسین‌زاده پرسید: «این کیه، حسین‌زاده؟». او گفت: «دکتر شریعتی، قربان!». صاحب صدا پرسید: «همان دکتر شریعتی؟». او گفت: «بله، همان، قربان!». نزدیک من آمد و چشم‌بند را از روی چشم‌نام برداشت و به تندی از من پرسید: «دکتر شریعتی، تویی؟». گفتم: بهله قربان! مایمی! (به لوحه سیزواره، یعنی: منم!) صاحب صدا - که اکنون از جلوه‌هایش می‌شد خسوس زد یک تمیسراز سران ارتش شاهنشاهی است - با غیظه به من گفت: «تو بدر من را درآورده!». گفتم: مگر ما کی هستیم و چه کار کردیم که بدر شما را درآوردهیم؟ تمیسراز، روی صندلی نشست و روی چشم‌بند هم رخون گفت: من دختر جوانی دارم که بسیار منظم و مرتبت و مخلص آرا بود. به موقع، درسیش را می‌خواند، مهمانی می‌رفت، تعریف می‌کرد و می‌قصید. تا این که مدتها پیش، احسانی کردم رفتار دخترم دگرگون شده و خیلی سرسنگین است. یک روز که به مناسبت دریافت درجه تمیسرازی، مجلس مهمانی مفصلی برگزار کرده بودم و امراء ارتیش هم شرکت داشتند، هرچه بصر کردم، درختن روی شریعتی همیزی می‌کرد. من که ناراحت شده بودم، او را از جایش بلنده کردم که دیدم بالش او از اشک‌هایش خیس شده است. روی تخت، کتابی هم باز بود. کتاب را نگاه کردم: «فاطمه، فاطمه است» بود به قلم دکتر علی شریعتی. در این هنگام، تمیسراز با تندی و پرخاش رو به من (شریعتی) کرد و گفت: «فلان فلان شده! این هم کتاب است که تو نوشته‌ای؟! فاطمه فاطمه است، یعنی چه؟ پس می‌خواستی فاطمه کی باشد؟». تمیسراز، رو به حسین‌زاده ادامه داد: «من از اهل خانه شروع به تحقیق کردم تا این‌که از طریق راننده‌ام متوجه شدم دخترم ماهه‌است به حسینیه ارشاد می‌رود». دکتر، پس از نقل این خاطره برای ما تحلیل کرد که نطفه‌های یک انقلاب، در حال تکوین است. دکتر سپس به سرگذشت کاترین عدل، اشاره کرد. کاترین عدل، دختر پروفسور عدل (جراج بزرگ ایرانی) بود که پس از سقوط از کوه و قطع نخاعش، با یک حوان روشی‌گردانی مذهبی ازدواج کرد و تحت تأثیر کتاب‌ها و نوارهای دکتر شریعتی، نام خود را از کاترین به فاطمه تغییر داد. (دکتر شریعتی در آیه خاطرات، شعاع‌علی لامعی) غلام‌رضا (بهمن حجت) کاشانی گروهیان اخراجی نیروی هوایی و همسریش به نام «کاترین» عدل نیز برخوردار بود. این دو نیز همانند علی پهلوی به شدت نتایجی به اسلام می‌کردند و نسبت به احکام اسلامی تھب نشان می‌دادند. علت و عامل بیرون رانده شدن نامبرده از نیروی هوایی همین افکار و گرایش‌های جدی دینی وی بود، که ابتدا مدتها زندانی می‌شد و بعد هم اخراج می‌گردد. در ایام زندانی بودن وی و سیله آشنازی و ارتباط وی با علی پهلوی فراهم می‌شود، داستان ارتباط بیداکردن علی با این دو نفر از این قرار است:



در گزارش ساواک علت زندانی شدن بهمن حجت (غلامرضا) به شکل مبهم «لغو دستور فرار از خدمت» آمده است. نامبرده پسر برادر سپهبد حجت کاشانی و داماد پروفسور عدل (۱) بوده و مدتی را نیز در زندان به سر برده است.

* ساواک در گزارش خود زمینه آشنازی علی پهلوی با حجت کاشانی را از دورانی می داند که نامبرده به جرم «لغو دستور و فرار از خدمت» در زندان به سر می برد و همزمان با آن خسرو جهانی داماد شاه و همسر شهavar پهلوی در زندان بود. علی پهلوی آن گاه که برای ملاقات جهانی به زندان می رفت حجت کاشانی را که در سلول مجاور او بود نیز می دید، و بین گونه با او آشنا شد و ارتباطی میان آنها بدید آمد.

در گزارش مقامات ساواک در مورد پایه و مایه اصلی گزارش علی پهلوی به اسلام، بررسی و تحلیل دیده نمی شود. لیکن روی این نکته تاکید مذکور از افکار و عقاید مذهبی بهمن حجت کاشانی تاثیر بزرگ دارد و رنگ گرفته است و اصرار ساواک برای تغییر جهانی فکری علی پهلوی از خاندان سلطنتی است، البته تردیدی نیست که در اثر این آشنازی علی پهلوی همراه و همزمان مسیر هجرت خود را یافت و بعد از این فعالیتهاش شکل بیشتری گرفت، و این معلوم است که علی پهلوی تحت تأثیر بهمن حجت کاشانی، برادرزاده سپهبد حجت کاشانی، و همسرش کارتین عدل، دختر پروفسور بحیی عدل، گزارش‌های اسلامی- انقلابی پیدا می‌کند.

* گزارش علی پهلوی به اسلام از روی باورمندی قلبی بوده است، لیکن تمسمک او و بهمن حجت کاشانی به اصول و مبانی مذهبی برای جهاد و مبارزه با رژیم شاه، ریشه در آشنازی عمیقشان به ماهیت رژیم شاه و دودمان پهلوی داشته است علی پهلوی و حجت کاشانی نیز از بر آن شدند که گوشه هایی از سرشت ضد اسلامی رژیم شاه و دودمان پهلوی را بر ملا کنند که گزارش گونه هایی از اندیشه ها و فعالیتها افسارگرانه اورا در استناد ساواک می بینیم و در پی می آوریم:

[بهمن (غلامرضا) حجت برادرزاده سپهبد حجت کاشانی]

..... شما به اوضاع عمومی من (=شاه) واقع نیستید، ایشان عرق می خورد و بازی می کند، نماز نمی خواند، روزه نمی گیرد، دین ندارد، من اصولاً از عموم خود منزجم حرف او را پیش من نزید

.... والاگهر علی ضمن داشتن اعقادات شدید مذهبی ایمان دارد که احکام قران باید عیناً و دقیقاً در جامعه به مورد اجرا گذاشته شود. یعنی حلال خدا حلal و حرام خدا حرام است. نایاب این با وضع اجتماعی ایران موافق نیست و خلاصه عنوان می کند {جزرا} دست درد را نمی بزند ، مشروبات الکلی در سراسر کشور حمل و نقل و مصرف می شود. سینمایها محل ترویج فساد اخلاق است. زنها بی حجابند و بانک نزول می گیرند و روی همین اصل معتقد است که هجرت و جهاد در قرآن تجویز شده است باید انجام شود.

.... چندی قبل آقای علی پهلوی مقابله داروچانه آقا محسن نجاتی رسید عکس شاهنشاه که در داخل مغاره نصب شده بود مشاهده کرد، به طور تحکم به آقای محسن نجاتی اطهار داشت این عکس چیست؟ و آب هناء بر عکس حواله نمود و گفت عکس را به نام فالجنی مدیر دبیرستان دولتی یونک حسن آقا سر باگیان والاگهر نادعلی راننده مبنی بوس یونک - باغ فیض، ضمن صحبت با یکدیگر اطهار داشتند که والاگهر اهالی حصارک و یونک و مراد آباد را علیه شاهنشاهی، آریامهر تحریک می نماید و اطهار داشته که شاه بدر مرا کشته، اسم او را جلوی من نگویید زیرا من ناراحت می شوم

با شیخ محمد (آخوند مرتبط با دولت) مصاحبه به عمل آمد، یاد شده اطهار داشت که والاگهر علی و حجت کاشانی، دوبار به اتفاق یکدیگر به ملاقات اینجانب امددن، در اولین ملاقات حجت کاشانی ضمن صحبت درباره مسائل دینی، از اعیان حضرت رضا شاه کبیر انتقاداتی به عمل اوردن ... والاگهر در این بحث هیچگونه اطهار نظری نکرد. فقط با تکان دادن سر سخنان حجت را بدون کوچک ترین اختلاف تایید نمود در ملاقات دوم والاگهر علی پهلوی نیا اطهار داشته هیچ یک از مسئولین و مقامات کشور مسلمان نبوده و همه بی دین می باشد شیخ موسی اضافه کرد این تبلیغات سوئی که در مورد دولت ایران و شاهنشاه آریامهر می شود و خاصه از طرف یکی از افراد خاندان جلیل سلطنت (علی پهلوی) بسیار در مردم مؤثر افتاده است

ازدواج و فرزندان



سونیا ماریا(مریم) همسر علی پهلوی و دو فرزندش

علی پهلوی نیا در سال ۱۳۵۱ با دختری سوئیسی به نام سونیا ماریا ازدواج کرد. او با مسلمان شدن نام مریم را انتخاب نمود در گزارشات ساواک به نقل از کارگر خانه آنها در باره ازدواج او و شخصیت همسر او و التزام دینیش این طور آمده است: موقعی که سونیا [همسر علی پهلوی] از سوییس امد در حضور پروفسور عدل و بهمن حجت کاشانی و محضدار دریار والاگهر در یونک، سونیا به عقد قانونی والاگهر درآمد و مسلمان شد... (او) چادر نماز سر می کرد و ضمناً از آن موقع به کلی هیچ مردی به خانه آنها نمی رفت و اصولاً مرد را راه نمی دادند و حتی از هم (کارگرخانه) رو می گرفت... والاگهر خودش صبح تا شام در منزل کار می کرد... از همه کناره گیری کرده بود و کسی هم به دیدن او نمی آمد.

علی پهلوی از همسرش دارای سه پسر به نامهای «دادوود» و «هود» و «محمد یونس» شد. علی پهلوی تکرینهایش را درباره حفظ ایمان خانواده این طور بیان می کند (نقل گزارش ساواک): من تا جایی که اجتماع مسلمان باشد، با احتماع کاری ندارم، [اما] زن های لخت را قبول ندارم من فرد اجتماعی هستم، می خواهم بجهه هایم را بیاورم بیرون [تو اجتماع لیکن] نمی خواهم زن های لخت را بینند. مبنی بوش ها را قبول ندارم. من مخالف این چیزها هستم. من با مشروب خودرن این اجتماع مخالفم...

علی پهلوی از زندان نامهایی به خط لاتین برای مادر، همسر و فرزندانش نوشته و با آن در دل کرده است. در نامه به همسرش نوشته است: من در سلول خود تنهای هستم، من به خدا فکر می کنم و به تو می آینیشم و به فرزندان فکر می کنم و سپس دوباره به خدا می آینیشم... به خدا فکر کن... بیاندیش که او همه چیز را گرامی می کند... من هیچ نمی دانم ولی می دانم که خدا وجود دارد و تو را دوست دارم...

هجرت از آلدکیها و ساختن پاکیها

علی پهلوی بنا بر توصیه و تعالیم معتقد بود که باید ایمان خود و خانواده اش را حفظ نماید، و چون قدرت تغییر در محیط اطراف خودش را نداشت بلکه همواره محب رحمت و بازماندن او از مسیر حق می شد بنا به هدایت قرآن که توصیه به اعتزال از قوم بی ایمان دارد؛ تصمیم به فاصله کردن از محیط دریار و تهران گرفت او تصمیم داشت به کناری برود و زندگی سالم و دور از آلدکیها را برای خود بسازد، در این راستا غلامرضا (بهمن) حجت کاشانی و همسرش فاطمه (کارتین) عدل نیز با او هم عقیده و همراه بودند، البته غلامرضا (بهمن) حجت کاشانی بیش از این مرحله را معتقد بود، و به فکر قیام و مبارزه مسلحانه نیز بود، ولی علی پهلوی در این قسمت با اوی موافق نبود، و در ادامه علیرغم علاقه و احترام وی به حجت کاشانی ولی راهشان از هم جدا می شود.

حجت کاشانی و علی پهلوی، برای اجرای این فکر، تلاش کردند که در گام نخست محلی را که مناسب زندگی باشد، بیابند و در آن محل استقرار یابند، از این رو کشتزارهایی را در یزد، مشهد و بدخشان از نقاط دیگر نشان کردند، لیکن چون از تهران دور بود نیستند. سرانجام کشتزاری را در خرم دره (واقع در منطقه ای کوهستانی است، مناسب دیدند و آن را خردباری کردند. حجت کاشانی بی درنگ به آن محل کوچ کرد. پس از چندی علی پهلوی نیز با همسر و فرزندان خود به او پیوست و در کشتزار یاد شده سکونت گردند.

این ابتدای کار بود ولی تنها نهانند معتقدین دیگری نیز به آنها ملحق شدند، علت اینکه نام این دو خانواده بیشتر مطرح است شهرت و موقعیت خانوادگی و سرشناصی آنها بود.

سیره و روش (بندگی) - پاکی در زندگی - جهاد سازندگی - خدمت و احسان به خلق

* آن مهاجران الى الله ضمن کار و تلاش برای زندگی خود؛ به سازندگی جان و دل خود نیز اهتمام داشتند.

* آنها در خرم دره قزوین یک کولونی (مجتمع) دینی تشکیل داده بودند؛ کشاورزی می کردند و نماز جماعت می خواندند و زنانشان کاملاً محجبه بودند.

* بنا به اظهار شاهدان و اهالی و کارگران، علی پهلوی به عبادت و نماز و مطالعه قران اهمیت می داد، مسجد را شخصاً جارو می کرد، به مردم نادار، مستمند، بیمار، بیچاره و افتداده مدد و باری می رساند.

* بنا به گزارش سواوک علی پهلوی از دیدار با زبان بی حجاب خودداری می کرد و از آنان دوری می گردید. یک بار شهناز پهلوی (دختر بزرگ شاه) برای او بیام داد که می خواهم با شما دیداری داشته باشم، او پاسخ داد: با رعایت حجاب می توانید نزد من بیایی. همسرش نیز با مردان نامحرم روبرو نمی شد و در صورت برخورد از آنان رو می گرفت. یکی از کارگران منزل نامبرده در گزارش خود به سواوک اظهار کرده است که علی پهلوی مردان نامحرم را به منزل خود راه نمی دهد و همسرش در برخورد با ما نیز کاملاً رو می گیرد.

* آنها ضمن ساختن خود و افزایش آگاهی دینی خود در تربیت فرزندان و ساختن ارکان معرفت و روحیه معنویانها نیز تلاش می کردند. تفصیلی از جزئیاتی این کوئنه برنامه هایشان در دست نیست، ولی از لابی اسناد و کراشنهای سواوک نکته های بسیار مهمی حاکم از عمق و وسعت این تلاشها آشکار می کردد، در یکی از این کراشنهای (بعد از آنکه خانواده حجت کاشانی اقدام به قیام مسلحانه کرده بودند و مدتی در کوه زندگی کرده و بعداً توسعه نیروهای مسلح محاصره و حجت کاشانی و همسرش کشته شده بودند، فرمانده نیروهای دولتی هم توسط کاترین عدل کشته شد، وقتی کودکان خردسال اسیر می شوند، در حالیکه وضعیت سخت جسمی و روحی داشتند؛ دختر هشت ساله در جواب فرمانده نظامی می کوید: سرهنگ رضایی را مادرم نکشت بلکه مادرم تیر خالی کرد ولی خدا او را کشت!

* اگر جه علی پهلوی معتقد به قیام مسلحانه در آن وقت نبود، ولی به اصل جهاد و روحیه سلحشوری معتقد بود و فرزندان را براین امور تربیت می کردند، در اسناد سواوک آمده است که: علی پهلوی بنا به اعتراف خودش، قنداق دو قبضه تفک را بربیده و کوتاه کرده بود تا فرزندان حجت کاشانی بتوانند با آن تیراندازی کنند و روی قنداق آن نوشته بود «جریک» و بدین گونه کودکان و نوجوانان را به عملیات نظامی و چریکی بر می انگیخت و روحیه سلحشوری در آنان می دمید. از این رو، دختر ۸ ساله حجت کاشانی به نام مریم را «جریک» صدا می کردند تا در او خوی حنگجوبی سلحشوری، پاریزانی و چریکی بید آورند. همسر حجت کاشانی به گونگون کار کرده و تیر اندازی با اسلحه را فرا گرفته بود و نامبرده را برای رفتن به کوه و دست زدن به عملیات چریکی بر می انگیخت.

* هر سال یک بار نزد یکی از روحانیان می رفت و وجوه شرعی سهم امام و سادات و نیز زکات و صدقات می پرداخت. در يك سندي که با مهر و امضای سید جمال الدین موسوی ملایری (پیشمند مسجد امام صادق در آریاشهر) می باشد. می خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم - مبلغ شصت هزار تومان از باش زکات برای تقسیم به فقراء و موارد مقرره اسلامی از طرف والاحدسته علی پهلوی دام عزه و عمره، توسعه آفای علی اصغر حاج بایابی به اینجانب رسید، امید است مورد قبول خداوند و توجه صاحب شرع انور قرار گیرد. سه شنبه ۲۷ شعبان المعلم ۱۳۹۶ - سید جمال الدین الموسوی الملایری

* بنا به گزارش اهالی، نامبردهان در آن کشتزارها به ساختن منزل، مسجد و حمام و زاغه و ... دست زدند.

حدود ۲۳۰ راس گوسفند و چند راس اسب خردباری کردند. حدود ۵۰ هكتار از زمین را بونجه و سه هکتار را قلمستان کاشتند.

آنان از بام تا شام در روی زمین کار می کردند و همراه با کارگران به کشاورزی می پرداختند.

به کارگران خود گوشت و ماست و شیر رایگان می دادند. وسائل برقی مانند بخاری برای مردم روستا فراهم می کردند.

برای کسانی که منزل نداشتند، سریناها می ساختند. آثار بجا مانده از ایشان هنوز در خرمدره باقی است از جمله مسجد و سایر جاهای دیگر که دیدنی است.

علی پهلوی و حجت کاشانی با تبلیغات گسترده خود اهالی خرم دره را - بنا به اعتراف سواوک - تحت تأثیر قرار داده و پایگاه مردمی به دست آورده بودند.

قیام مسلحانه غلامرضا حجت کاشانی و خانواده اش و شهادت و اسارت آنها

اختلاف نظر در روش: قبلاً اشاره شد که غلامرضا (بهمن) حجت کاشانی و همسرش فاطمه (کاترین) عدل؛ عقیده شان در راه احیای ارزشها دینی بیش از مرحله هجرت بود؛ و معتقد بودند که باید قیام مسلحانه نمود تا حرکت اجتماعی حاصل شود، ولی علی پهلوی در این موضوع نظر دیگری داشت؛ ولی با این احوال برای عقیده و اقدام آنها احترام قائل بود، در این رابطه علی پهلوی نیز در بایجوبی های خود به نکته های درخور توجهی اشاره کرده و روی مسائل با اهمیتی انگشت گذاشته است، برخی از آنها در پی می آید: ...حجت کاشانی در راه خدا همه چیز خودش را داده بود و از جان گذشته بود، می گفت بالآخره در راه خدا خواهمن مرد، من از نظر هجرت با او همه عقیده بوم لیکن با جهاد موافق نبودم... به عقیده من یک نفر [به تهابی] نمی تواند جهاد کند، چون این عمل یک نوع خودکشی است و خودکشی در دین اسلام قدغن است....

عمل اقدام در این زمان: حجت کاشانی بر آن بود که همراه همسر و فرزندان خود از خرم دره بیرون رود و در میان کوهه مستقر شود و بدین گونه به زیم شاه رسماً اعلام کردن چند کند، و دید نوده ها را نیز به سوی خود کشاند تا این راه حرکت اجتماعی را موجب شود، ولی از آنجا که جنین اقدامی در وقت مناسب (از

نظر فراهم کردن جمعیت؛ یا انجام عملیاتی علیه حکومت؛ و بعد بناء گرفتن در کوه و ...) نوعاً انجام می کرد، و شخص محور نیز تا آخر کار می ایستد، ولی

وقایع اتفاق افاده در این واقعه و بعد از آن با این اصول همخوانی ندارد، با مطالعه مجموعه کراشنهای برنامه مفصلی برای از برname اش توسط عوامل سواوک کشش شده، برای دفاع از خود و خانواده اش به کوه می رود، ولذا به کوه رفتن با خانواده یک نوع سنگر گرفتن در برای هجموم احتمالی بوده، سواوک هم ابتدا وسایطی قصد از کوه بیرون آورده اور داشته تا آنها را دستگیر کند، و جون موقع نمی شود حکومت اقدام از جمله نظمامی می کند، کاشانی و خانواده اش در آن تاریخ غافلگیر شده، و برخلاف بیش بینی قلی خود را مورد هجوم واقع می کردد، که گویا ناشی از رخده عوامل سواوک در میان دوستان شهری او و نیز برخی کارگران متزعزعه خرمدره بوده است؛ لذا فوراً با اطلاع از خود را به تهران می رساند تا اکنون آمده و عوامل

نفوذی محل را مورد هجوم قرار داده و بعد از آن خود را به سرعت به تهران می رساند تا اکنون انداده باقیمانده خود؛ طرح اصلی خود را که در تدارکش بوده (اقدام به ترور سران نظام شاهنشاهی) را عملی سازد، و در مقدمات انجام همین برنامه؛ در تهران محاصره و کشته می شود.

رفن خانواده حجت کاشانی به کوه: نامبرده در فروردین ۱۳۵۴ همراه همسرش کاترین عدل و فرزندانش به نام های مریم(۸ ساله)، معصومه (۴ ساله) و فاطمه (۲ ساله) در غاری به درازای پنج متر و به پهنهای سه منزه سکونت گزیدند. در گزارش سواوک قزوین آمده است: ... طبق اطلاعات رسیده بهمن حجت کاشانی داماد پروفسور عدل که مدنتی است در قریه خرم آباد از توابع ابهر زنجان با همسر و سه فرزندش به سر می برد، اخیراً منزل و ماوای خود را ترک و به ارتفاعات مشرف همان قریه صعود نموده است. با این کیفیت نامبرده که در حال حاضر مسلح نیز می باشد زندگی خود را با این که از جانب پدر همسرش کاملاً تأمین است، به صورت نایسندی در آورده و با علی فرزند والاحدسته شاهپور علیرضا که مشارکه نیز هم اکنون در همان قریه سکونت دارد دوستی صمیمانه ای داشته و اکنون تماسنده و مطالعه نامربوط و خلاف مصالح عمومی بی پروا بیان می دارند که جلب نظر اهالی را نموده است. ریس سواوک قزوین، انصاری

ساواوک زنجان نیز در گزارشی اعلام کرده است: ... یاد شده که همچنان در کوه به سر برده و اغلب اوقات اهالی بخش خرم دره و روستای اطراف که به دیدن وی می روند با تبلیغات منفی وی مواجه می گردند و بعض آنها تحت تأثیر قرار می گیرند. والاگهربه علی پهلوی نیز همچنان در خرم دره سکونت داشته و اغلب به دیدن حجت کاشانی رفت و در مراجعت در مورد محسنات و علل وانگیره حجت کاشانی با مردم بحث می نمایند.

والاگه راهیا در یکی از مغازه های بخش مزبور با یکی از سپاهیان انقلاب(شاه) به نام سینمایی وارد بحث تضاد عقیدتی به وجود آورده و بین آنها جدال لفظی رخ داده است. ریس سازمان اطلاعات و امنیت استان زنجان، جهان بین در پی استقرار حجت کاشانی، در کوه های خرم دره و بازتابی که این حرکت او در میان روسانیان آن منطقه پدید آورده بود، مقامات دریار و سواوک را اندیشناک ساخت و بر آن داشت با واسطه تراشی و واذاشتن بدخشی عناصر به میانجی گری نامیرده را از کوه پایین آورده و به آن نازاری در استان زنجان و حومه پایان بخشند. از این رو کسانی که یکی پس از دیگری با ماسک دلسوزی، نوع ووتستی و مصلحت اندیشی ب محل زیست نامیرده در کوه رفتند و کوشیدند که با پند و اندره و بیم و نوبت او را تحت تاثیر قرار دهند و از راهی که در پیش گرفته است بازگرداند و به تسلیم وادراند. لیکن در این راه هر چه بیشتر کوشیدند، کمتر موقوفیت به دست آوردند. برخی از آنان چکیده گفتگوهای خود با او را همراه با تحلیل و بررسی به مقامات سواوک داده اند.

آقای حاج شیخ موسی محدث ای برای این که بهمن را به مزرعه بیاورد. [بازگرداند] نزد آقای پهلوی رفته و به ایشان می گوید: شما از سلسله جلیله پهلوی هستید. خوب است برای جلوگیری از سر و صدای بهمن را به مزرعه بیاورید. ایشان (علی بعلوی) می گوید: شما از خانواده های والا و موثر این کشورید و مخصوصاً شما که وابسته به دیرار سلطنتی می باشید، این کارها برازنده شما نیست و این حرف های ناشایسته که علیه شاه می گوید خوب نیست.

علی پهلوی در حواب می گوید: شما که شاه را نمی شناسید عمومی من است و من بهتر از شما او را می شناسم که مشروب می خورد، بازی می کند، نماز نمی خواند، روزه نمی گیرد، دین ندارد و (بیشین، ج ۱، برگ ۱۴۴)

در یکی از گزارش های سواوک زنجان درباره حجت کاشانی و علی بعلوی آمده است:

..تحقیقات انجام شده حاکی است بهمن حجتی کاشانی از مدت‌ها قبل [درصد] مبارزه با افراد بیدین بوده و عقیده‌مند است که مانند پیامبر اسلام وظیفه دارد مردم را به راه راست هدایت و از گمراهی آنها جلوگیری کند و چندین بار نیز در مورد عدم ارشاد مردم به [وسیله] روحانیون اعتراض و از جمله خاطر نشان ساخته که رادیو و تلویزیون و چای حرام است و باید توسط روحانیون تحریم گردد. یاد شده، کلیه درآمد مزرعه و مستمری اهدایی پرسفسور عدل (ماهانه ۱۰۰۰۰ ریال) را صرف کمک به افراد مستمند نموده و از این طریق بین آنان محبویتی کسب نموده است. یاد شده از جندی باید بله از اتفاقیان خود را خود را خود اقامت خود در طول اقامت خود در خرمدره نتوانسته مردم را به راه راست هدایت و آنها را مجبور به اطاعت از میانی اسلامی نمایم لذا مانند پیامبر هجرت نموده و در فرضی مناسب جهاد خواهی نمود. آقای تاجدار که خود از منابع سواوک و زیس قسمت اقتصادی پانک مرکزی بوده است، در مصاحبه ای با مقامات سواوک پیرامون بهمن حجت کاشانی چنین اظهار نظر کرده است: همین حجت کاشانی در این اوآخر آزاد بذر [بز] خرد آن هم به قیمت گرانتر.

حمله نیروهای نظامی به منطقه: از سوی دیگر نیروهای نظامی و انتظامی پیش از آنکه از حداده تهران باخبر شوند، به گمان اینکه حجت کاشانی در ارتفاعات کوه خرمدره به سر می برد، پناهگاه او را در محاصره قرا می دهند و به طرف آن تیراندازی می کنند. همسر حجت کاشانی نیز مقابلاً به آتش آنان پاسخ می دهد و بنابر گزارش سواوک، سرهنگ دوم رضایی فرماندهی منطقه زاندارمی قزوین بر اثر گلوله ای که از پناهگاه شلیک می شود، به هلاکت می رسد. به دنبال کشته شدن سرهنگ رضایی فرماندهی منطقه زاندارمی قزوین، سرلشکر فاسمی (فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی قزوین) و سرتیپ سلحشور (معاون ناچیه زاندارمی مرکز) همراه با یک گروهان سرباز، با ادوات کامل چنگی، شماری زره پوش چرخ لاستیکی و نفریز از قزوین به خرمدره لشکر کشی کرده و از زمین با هلیکوپتر، پناهگاه حجت کاشانی را که تنها یک زن و سه دختر خردسال در آن به سر می بردند. به زیر آتش گرفتند و چندین نارنجک دستی به دون غار اندشتند و کاترین عدل (همسر حجت کاشانی) بر اثر اصابت نارنجک کشته شد. دختر او به نام مریم نیز به شدت جراحت بودا شد. بنابر گزارش تأیید نشده، دختر دو ساله حجت کاشانی به نام فاطمه نیز آسیب دید و بینایی خود را از دست داد.

سواوک زنجان به صورت لحظه به لحظه رویدادهای خرمدره را به مرکز گزارش می کرد. در یکی از گزارش های خود در ساعت ۱۸ روز ۵۴/۲ خبر داده است: طبق اطلاعی که هم اکنون واصل شد، دختر بزرگ حجت کاشانی در ساعت ۱۸ از غار خارج و با گریه و زاری، التماس می کرد که ما و مادرم زخمی هستیم دکتر به کمک ما بنشاید. به طوری که اطهار شده است دختر در کمال سلامت بوده و هرجه به وی تأکید می شود که از محل پایین باید، امتناع [می کند] و به داخل غار می رود...

سواوک در گزارش دیگری به زخمی شدن کودک ۸ ساله حجت کاشانی چنین اعتراف کرده است: از فرزندان بهمن حجت کاشانی به اسامی فاطمه ۲ ساله، معصومه ۴ ساله و مریم ۸ ساله که در وضع بسیار نامناسبی بوده اند، در محل (دون غار) عیادت به عمل آمد. وضع روحی، گرسنگی، بی خوابی، گریه و زاری آنها، اجازه تحقیق زیادی از آن نمی داد. معهوداً از مریم (۸ ساله) که سمت راست بدن وی بر اثر انفجار نارنجک دستی پدرم نیمه شب از پناهگاه خارج شد و خیلی خیلی از شب گذشته بود.

۱. اطفاءار داشت پدرم نیمه شب از پناهگاه خارج شد و خیلی خیلی از شب گذشته بود.
۲. مادرم بر اثر بمب نظامیها (منظور نارنجک دستی) مرد.

۳. سرهنگ رضایی را مادرم تیر خالی کرد ولی خدا او را کشته. پژوهش قانونی اطهار داشت بلکه مادرم تیر خالی کرد ولی خدا او را کشته. او شده است، و اضافه نمود که بلوچ اهل از بدن وی خارج نشده است. با اینکه بنابر گزارش سواوک تیراندازی از ساعت ۱۸ روز ۵۴/۲ از سوی پناهگاه مذکور به کلی قطع شده بود، ارتیش شاه و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی تا روز ۵۴/۲ جرات تزیک شدن به آن محل را نداشتند و در روز مزبور نیز پس از ساعت ها وقت گذرانی و وارسی اوضاع غار به خود جرأت دادند که در محل فود آیند و از آنجا که کاترین (همسر مقتول بهمن حجت کاشانی)، دختر پرسفسور عدل بود از عواقب عکس العمل نامیرده در برایر کشته شدن دخترش به دست نیروهای نظامی و انتظامی نگران بودند، از این رو، تلاش کرده اند وانمود کنند که کاترین به دست همسرش (بهمن حجت کاشانی) پیش از آنکه از پناهگاه خارج شود، به قتل رسیده است.

لشکرکشی نیروهای شاه و محاصره مجتمع خرمدره و زندان و تبعید

همزمان با ورود لشکر ۱۶ زرهی به خرمدره یک تیم تعییب و مراقبت برای دستگیری علی پهلوی که در منزل خود در خرمدره به سر می برد، وارد آن روزتا شدند. تیمسار تصیری در دستور کتبی خود تأکید کرده بود: به محض خروج علی پهلوی از منزل، خلع سلاح و دستگیر شود و محل سکونت او مورد بازرسی قرار بگیرد و سلاح و مهماتی که در منزل دارد، گردآوری و ضبط شود.

تیمسار نصیری (ریاست سواوک کشور) پیش بینی می کرد که اگر مأموران برای دستگیری نامیرده به منزل پورش برند، چه بسا با مقاومت مسلحانه ای ارو به رو شوند و ممکن است در درگیری با مأموران آسیبی به او برسد و با از پای دربیاید. مقامات سواوک به خوبی می دانستند که کشنند یک تن از افراد دورمان چهارمین پسر برادر شاه (با وکیل شدید اصحاب خاندان سلطنت رو به رو خواهد شد. بی تردید آنان این را تحمیل نخواهند کرد و کمترین مجازات آن کار گذاشتند فرماندهان و مقامات کشواری و لشکری است که در صحنه درگیری حضور سرتیپ خالصی (معاون ناچیه زاندارمی مرکز) به عمل آمد.) داده است که منزل او را در محاصره و زیرنظر داشته باشدند. تا از منزل پیرون بیاند و او را در پیرون منزل به شکل غافل گیرانه دستگیر کنند.

آن گاه که علی پهلوی از منزل خود در خرمدره بیرون می آید، بی درنگ در محاصره ایکی که منزل را به صورت نامنی در محاصره داشتند، قرار می گیرد و دستگیر می شود. مأموران نگران بودند را به مرکز سواوک در تهران انتقال می دهند و پس از بازرسی به این تحویل می شود. هنگام رود او به زندان اوین طبق صورت جلسه ای - وسایل همراه و محتویات جیب او را جنین فهرست برداری کردند:

چمدان یک عدد، پلیور دو عدد، شلوار دو عدد، زیر پیراهن چهار عدد، زیر شلوار چهار عدد، مسوالک یک عدد، قلم آماده ترجمه لاتین، کتاب یک جلد، وجه نقد ۳۰۰۰ ریال، کلید یک عدد، کاغذ یادداشت انگلیسی یک برگ، کلام الله مجید با کردن بند استیل یک عدد، روسربی یک عدد، چکمه لاستیکی یک جفت. گزارشهاي سواوک به شخص شاه، سرانجام منجر به حمله سیلاحه گروه ضرب سواوک به این جمیع وکولونی شد. در سال ۱۳۵۴ مأموران سواوک مرزه را محاصره کردن و قصد حان علی پاتریک و همسرش را کردند. آنها به اتفاق فرزنده اشان به غاری پناه برند و با مأموران سواوک به این تهرا رای تهران در پی مشغول شدند. در ۲ اردیبهشت ۱۳۵۴ کاترین عدل در درگیری مسلحانه با ژاندارمهای که برای دستگیری او به غار حمله کردند کشته شد.

علی پهلوی نیز دستگیر شد و به دستور شاه به زندان افتاد. و دستیار او کشته شد. علی پهلوی نیز زندانی شد و سپس تحت نظر قرار گرفت. در پی کشته شدن بهمن حجت کاشانی و همسرش (کاترین) و بازداشت علی پهلوی، سواوک به دستگیری گسترشده ای در خرمدره و تهران دست زد و شماری از کسانی را که با نامبرگان به نحوی در ارتباط بودند تحت تعییب و مورد بازجویی قرار داد، برخی از سخنان علی پهلوی در بازجوییها از این قرار است: ... حجت کاشانی در راه خدا همه چیز خودش را داده بود و از جان گذشته بود، می گفت بالآخره در راه خدا خواهی مرد. من از نظر هرجت با او هم عقیده بودم لیکن با جهاد موافق نبودم... به عقیده ای من یک نفر [به تنهایی] نمی تواند [به تنهایی] نمی تواند [به تنهایی]

است.... من تا جایی که اجتماع مسلمان باشد، با اجتماع کاری ندارم، [اما] زن‌های لخت را قبول ندارم، من فرد اجتماعی هستم، می‌خواهم بجهه‌هایم را بیاورم ببرون [تو اجتماع علیک] نمی‌خواهم زن‌های لخت را بینند. مینی‌بیوش‌ها را قبول ندارم، من مخالف این چیزها هستم، من با مشروب خوردن این اجتماع مخالفم... من با مشروب فروشی مخالفم، جرا مشروب فروشی هست؟ و کامپیون کامپیون اججو توزیع می‌شود در این مملکت... من تقاضا می‌کنم کلمه‌ی والاحضرت را از جلوی اسمم بردارید... من کشوم را دوست دارم و به مردم می‌کویم قرآن گفته مشروب نخوردید... من روحیه‌ی والاحضرتی ندارم، من یک فرد عادی هستم... به هر حال به من والاحضرت نگویید. به من بگویید: علی پهلوی! چون والاحضرتها را در پنهان بزرگ می‌کنند و من میل دارم لباس خود را در جوی آب شویم. در مورد هجرت، من هم روزی هجرت خواهم نمود... در قرآن گفته هجرت کنید و در حایی گفته جهاد کنید... در مملکت ما پنج مرد است که اجرا نمی‌شود؛ دست درد را نمی‌برند، زن‌ها حجاب ندارند، مشروب به حد وفور مصرف می‌شود، سینماها دایر است، بانکها نزول می‌گیرند. در قرآن نزول قدفن است...



رئیس ساواک این نظریات علی پهلوی را که در زندان بازگو کرده بود، به شاه گزارش می‌کند و به اصطلاح به شرف عرض می‌رساند و پاسخ شاه را به نام خود این گونه به او ابلاغ می‌کند: ... شما مسلمان واقعی نیستید، آن قدر در زندان می‌مانید تا بیوسید، یا مسلمان واقعی شوید. یک مسلمان واقعی که این کارهای شما را نمی‌کند و دنیا حجت آدم‌کش نمی‌رود. مسلمان واقعی کارهایی که شما می‌کنید هرگز نمی‌کند. کدام کار شما به یک مسلمان واقعی شباهت دارد. شما نامه را بخط لاتین می‌نویسید و خود شما نمی‌دانید چه می‌خواهید. این کارهایی که شما می‌کنید در کجا قرآن نوشته شده است؟ شما هنوز نمی‌دانید که قرآن چیست و چه می‌گویند...

علی پهلوی در مدتی که در زندان می‌گذرانید با شاه و تیمسار نصیری رئیس ساواک نیز، گاهی برخودهای کتبی داشته و پیام‌های تند و معنی‌داری میان آنان ره و بدیل نمی‌شده است. علی پهلوی در يك صحبت خصوصی با يك از مقامات ساواک اظهار می‌دارد:

..مگر من چه کردام، به جز اینکه از دین پیغمبر صحبت می‌کدم؟، آن وقت والاگهرهای معماد به هر وین است و یا والاگهر نیلوفر و یا والاگهر شهرام که مادرشان والاحضرت اشرف می‌باشد به علت داشتن پارتی در امر قاچاق مواد مخدور دست داشته که مرائب در جراید خارج نیز در شده است. [او] می‌تواند هر موقع بخواهد به خارج از کشور برود ولی من به علت کسالت و معالجه تقاضای مسافرت به امریکا نمودم، مخالفت کردند. آن وقت می‌گویند چرا انسان ناراحت می‌شود، مگر با زور و فشار می‌شود تمام کارها را انجام داد، وقتی فشار بیش از حد شد انسان هم بالآخر عکس العمل نشان می‌دهد. من دوستانی دارم که اگر این فشارها را برای آنها که همگی مخبرین حربایی مثل باری ماج در امریکا و با انگلیس هستند بنویسم، دیگر آبروی نمی‌ماند... لیکن چون من اعتقاد به دینم دارم و مسلمان هستم، می‌بینم اگر چنین کنم از نظر مذهب صحیح نیست... پس به خدا و اگذار می‌کنم و مطمئن هستم که موفق خواهمن شد...

رئیس ساواک پس از دریافت نظریات او دستور می‌دهد این پیام را بدون کم و کاست به علی پهلوی برسانند:

...آیا شما می‌دانید که شریک جرم قاتلی هستید و اسلحه خود را در اختیار يك نفر که قتلی انجام داده گذارداید؟ و آیا نمی‌دانید از وسیله‌ی نقلیه‌ی شما که در اختیار او گذارده بودید برای انجام این قتل استفاده کرده است و طبق قوانین تمام کشورها شما در این قتل شریک جرم هستید؟ و به علت والاحضرت بودن تحت تعقیب قرار نگرفتید؟ متاسفانه شما تحت تأثیر تبلیغات سوء جراید چپ کمونیست و جراید مختلف ایران و ارجایی که روی دشمنی با ایران می‌نویسند، قرار گرفته‌اید. فرزندان شادروان (سبهید) خانمی جوانان پالدسرشت وزرشکار و خلبان هستند، چگونه می‌توانند معتماد باشند؟ جای تأسف است که به دروغهای بیگانگان غیر مسلمان توجه می‌کنید و به حقایق توجهی ندارید. البته می‌دانید که دروغ گویی و توجه به دروغ و بازگو کردن در مذهب اسلام از کنایهان بزرگ است...

علی پهلوی نیز مقابلاً برای رئیس ساواک چنین پیام می‌دهد:

۱. در مورد اسلحه باید یک‌گویی اگر من گذاره این را به همان انداره کسانی که به من اجازه داشتن اسلحه داده‌اند، گذاه کار هستند.
۲. در مورد وسیله‌ی نقلیه که در اختیار بهمن گذاشته‌ام و به راه انجام قتل استفاده کرده... باید این طور گفت که چون هوابیمایی که در مورد با آن سقوط کرد و کشته شد می‌گویند باک نزیش سوارخ بوده و هوابیمایی که اعلی‌حضرت همایونی بود، پس تصریف متوجه اعلی‌حضرت است، در حالی که این طور نیست!
۳. در مورد اینکه من تحت تأثیر تبلیغات سوء جراید چپ کمونیست و جراید مختلف ایران و ارجایی که روی دشمنی با ایران فرزندان شادروان (سبهید) خانمی جوانان پالدسرشت وزرشکار و خلبان هستند، چگونه می‌توانند قرار گرفته و گفته‌ام این مطلب یعنی والاحضرت بهزاد را کمونیست خطاب می‌کنید. این مطلب را فراموش نخواهمن کرد.
۴. تاحدار همان شخصی که بهمن در منزلش به قتل رسید، با بهمن دوست بود و مأمور ساواک هم بود، پس ساواک از دوسرال پیش اطلاع داشته و نیامده حرفي بزند.

۵. من سه سال پیش هفت نیزی به بهمن دادم... در حالی که همان زمان پروفیسور عدل افلاآ سه با چهار قبضه تفنگ به بهمن داد. اگر من شریک جرم باشم چرا پروفیسور عدل که اسلحه باشد و حتی نزد من گفت و حتی عنوان نمود که والاحضرت داریوش (فرزند والاحضرت فاطمه از همسر امریکایی)، معتمد می‌باشد و حتی نزد من گفت که خودش هم مواد مخدور استعمال می‌کند...

۶. در مورد اعتیاد والاحضرت‌ها باید یک‌گویی و لامعاً بهزار مطالب می‌گفت و حتی عنوان نشده...

۷. من نصیحت تیمسار نصیری را می‌بذریم و حرف‌هایم را پس می‌گیرم، چون خودم نیدم که والاحضرت‌ها معتمد باشند و چون دیدم تیمسار مسلمانی داریم، کینه‌ای به دل ندارم و خوشحال شدم که تیمسار نصیری اطلاعاتی از دین دارند!...

رژیم شاه، علی پهلوی را منت کوتاهی در زندان نگاه داشت و سرانجام تصمیم گرفت که او را همراه همسر و فرزندانش به منطقه‌ی گرگان تبعید کند تا در ملک شخصی پدرش در کلاله به کشاورزی و دامداری بپردازد و زیر نظر و مراقبت ساواک مازندران قرار داشته باشد و هیچ‌گونه سلاح گرمی نیز در اختیار او نیاشد. حال توجه اینکه ساواک زنجان توصیه می‌کند که کودکان بهمن حجت کاشانی نیز نباید با سایر کودکان در کودکستان و یا دستان بگذارند و سلاح نیز نباید در دسترس آنان به خصوص مریم (۸ ساله) قرار بگیرد!

تغییر نام خانوادگی: علی پهلوی پس از اقامت اجرایی در کلاله درخواست کرد که شهرت او از پهلوی به اسلامی تغییر کند. این درخواست بی‌درنگ از سوی رژیم شاه پذیرفته شد تا به اصطلاح آن وصله‌ی ناجور از خاندان پهلوی زدوده شود!

همراهی و پشتیبانی از حرکت عمومی انقلاب اسلامی

در پی تبعید علی پهلوی به کلاله‌ی گرگان، دیگر اطلاعی از او در دست نیست... تا در نیمه‌ی سال ۱۳۵۷، گزارشی به ساواک و دربار می‌رسد که:

نامبرده مرتب به جوانان تلقین می‌نماید که با روحانیون همکاری کنند و برای نجات دین اقدام نمایند و از گذاشتن بول خود در بانک‌ها خودداری کنند. بعد از بیروزی انقلاب اسلامی؛ ولی پس از انقلاب به علت برخودهای نامناسب و سطحی و تندروی‌های اولان انقلاب به جای تجلیل از او به زندان این راه یافت. برای انقلابیون اولان انقلاب غیرقابل قبول بود که برادرزاده شاه سابق واقعاً از سالها پیش مسلمان متشعر و انقلابی باشد. این برخودهای نامناسب، و شاید حساب شده از سوی عوامل نفوذی، سبب شد که وی پس از رهایی از زندان علی رغم میل خود مجبور شد به خارج از کشور برود و الان در فرانسه اقامت دارد.

با گذشت بیست و هفت سال از انقلاب اسلامی؛ وجود اسناد فراوان ساواک که کوه حسن عقیده و استقامت وی در آن دوران تاریک می‌باشد، ولی وقتی صحبتی راجع به وی می‌شود، با تعبیرهای تردید آمیز سایه‌های هجرت و مبارزه اسلامی او را کم رنگ و بیرونی می‌کنند، و حتی می‌نویسد که او فوت کرده است؟ تا این حد بی اطلاعی؛ یا اخفاکی مطلب؟ (علت نشر خبر فوت وی در شماره قلی محله ناشی از نوشته همین مراکز بوده است)

جنین کسی از آن خاندان با آن موقعیت و شرایط، اینطور جدی برخلاف جریان باطل آن زمان بایستد، متدين باشد؛ بینانکدار جهاد سازنده روستا؛ حقوق این انتظامیت مبارزه مردم و بطلاً حکومت ستمشاهی بود، نشر سوابق تلاش و مبارزه او در گذشته می‌توانست در بسیاری از طیفه‌ای متأثر از حکومت طاغوت تأثیرگذار باشد، و برای عموم مردم انقلابی ایران نیز عبرت آموز باشد.

التزام دینی او و خانواده اش هنوز در حیی است که برخی مراکز وقتی اخیراً (با نشر سرکذشت او) عکسها خصوصی خانوادگی شان (بدون حجاب کامل) را که در بروندۀ ساواک ثبت بوده منتشر می‌کنند، این اقدام مرد اعتراف این خانواده قرار می‌کرد، که آنها هم ضمن عذرخواهی از این اشتباہ بزرگ آن عکسها خصوصی را از معرض عموم بر می‌دارند.

* این عکسها به نحوی نبوده که بر صاحبان آن اشکالی باشد، بلکه اشکال بر ناشرین آن بوده است.